

فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)
دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه
سال اول، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۰ هـ.ش / ۱۴۳۲ هـ.ق / ۲۰۱۱ م، صص ۱-۲۱

درآمدی توصیفی-تحلیلی بر چِستی و ماهیت ادبیات تطبیقی*

دکتر سید حسین سیدی

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی - مشهد

چکیده

در تعریف و تبیین چِستی ادبیات تطبیقی، اصول و مبانی آن، کارکردها و حوزه‌های مطالعاتی، روش‌ها و رویکردهای آن و ... میان پژوهشگران، اتفاق نظر وجود ندارد. وجود مکاتب سه‌گانه در ادبیات تطبیقی (فرانسوی، آمریکایی، روسی) نشانه‌ای بر عدم تبیین در تعریف و ماهیت این حوزه‌ی معرفتی می‌باشد. در این مقاله با توجه به این اصل فلسفی (روش شناختی در علم و نیاز به شناخت هر دانش) به تحلیل سه مسأله؛ موضوع، غایت و روش این معرفت از معارف بشری پرداخته می‌شود. علاوه بر این، نسبت ادبیات تطبیقی با نقد جدید، بنیامتنیت، نظریه ادبی ... نیز پرداخته خواهد شد تا مشخص شود که هویت و جایگاه این دانش در میان دیگر دانش‌ها چیست؟

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، مکتب فرانسوی، مکتب آمریکایی، نقد ادبی، ماهیت.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۲۰

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۷

رایانامه: Seyedi@um.ac.ir

۱. پیشگفتار

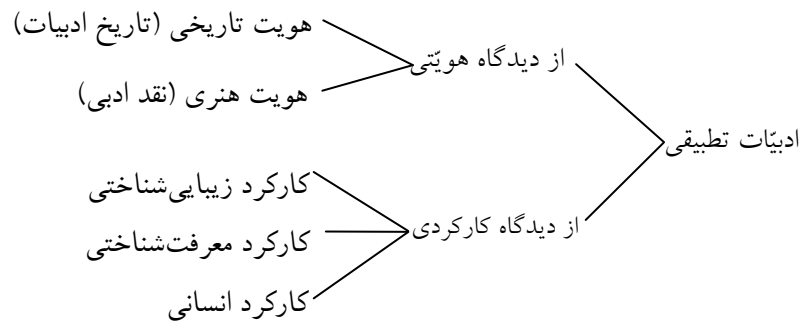
وقتی سخن از چیستی یک پدیده یا معرفت به میان می‌آید، مهم‌ترین پرسش، پیرامون موضوع و غایت آن معرفت است. لذا، سخن از چیستی ادبیات تطبیقی، می‌طلبد که مراد از مفهوم تطبیقی را روشن نماییم. تطبیق؛ یعنی نزدیک نمودن رخدادهای حوزه‌های مختلف و گاه دور از هم به قصد استخراج قوانین و قواعد کلی در آن حوزه. با توجه به این تعریف از تطبیق، ادبیات تطبیقی را چنین تعریف کرده‌اند: «گردآوری و مقابله‌ی بین کتابها و نمونه‌ها و حتی صفحه‌های شبیه به هم برای آگاهی یافتن از همگنی‌ها و برابری‌ها و اختلافات» (تیگم، بی‌تا: ۱۹). آن گونه که از این تعریف بر می‌آید، گویی ما با یک رشته گزاره‌های علمی در حوزه دانش تجربی و پدیده‌های طبیعی قرار داریم که تا با تثبیت رخدادهای دور از هم به کشف روابط حقیقی آنها بر آییم. اما پژوهش تطبیقی، در حوزه‌ی آثار ادبی هم از حیث مفهوم و هم از حیث کارکرد با آن متفاوت است. نکته مهم در حوزه ادبیات تطبیقی آن است که «پژوهش تطبیقی در این حوزه، صرف تقسیم‌بندی هنری یا تاریخی پدیده‌ها و موضوع‌های مشابه در ادبیات ملل مختلف نیست و هدفش اشیاع غریزه‌ی دانش دوستی یا صدور احکام ارزشی در باب موضوع‌های ادبی مشابه هم نیست» (محمد، ۱۹۸۲: ۱۵). به عبارت دیگر، کارکرد روش تطبیقی در حوزه‌های پژوهش ادبی، صرف تقسیم‌بندی و ارزیابی نیست، بلکه پژوهش تطبیقی در حوزه ادبیات، دارای ارزش تاریخی است؛ «یعنی رویکرد نقدی برای بنای تاریخ ادبیات که پدیده‌های ادبی در آن به طور دقیق مورد بررسی قرار گیرند و به اصول و سرچشمه‌های منتقل شده از آن، باز گردند» (همان). پس با این دو تعریف، ادبیات تطبیقی، معرفتی هنری - تاریخی است.

جنبه هنری ادبیات تطبیقی، بدان جهت است که نوعی «نقد ادبی» است. ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های نقد ادبی است که در حقیقت به سنجش آثار، عناصر،

گونه‌های ادبی، سبک‌ها، دوره‌ها و حتی شخصیت‌های ادبی می‌پردازد. ادبیات تطبیقی از این منظر، همان شناخت تاریخ ادبیات جهانی است؛ چون هویت تاریخی دارد و تکمیل‌کننده پژوهش‌های تاریخ ادبیات می‌باشد. لذا، برای ادبیات تطبیقی دو کارکرد می‌توان فرض کرد: کارکرد زیبایی‌شناختی (چون در حوزه نقد ادبی است) و کارکرد معرفتی (چون در زمره تاریخ ادبیات جای می‌گیرد).

بنابراین، ادبیات تطبیقی را می‌توان در دو حوزه هویتی و کارکردی چنین

ترسیم کرد:



۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. نقد تعریف ادبیات تطبیقی

اکنون به بررسی چند تعریف از دیدگاه پژوهشگران ادبیات تطبیقی می‌پردازیم تا نقطه مشترک این تعاریف را دریابیم. گفته‌اند: «ادبیات تطبیقی؛ یعنی بررسی ادبیات ملی یک کشور در خارج از مرزهای آن و نیز بررسی روابط ادبیات ملی با ادبیات زبان‌های دیگر و نیز سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا مانند فلسفه، تاریخ» تعریف حاضر کوشیده است تا در پرتو ادبیات ملی، نگاهی به دو مکتب معروف در ادبیات تطبیقی یعنی؛ مکتب ادبیات فرانسوی و امریکایی داشته باشد؛ یعنی

هم به بررسی روابط ادبیات ملی با ادبیات ملل دیگر اشاره دارد و هم رابطه ادبیات با دیگر معرفت‌ها.

در تعریفی دیگر آمده است: « ادبیات تطبیقی از آن دسته پژوهش‌های ادبی است که باطن آن، مقایسه بین ادبیات ملل مختلف است». برخی هم در پی مقایسه ادبیات با دیگر هنرهای زیبا و نیز مقایسه آن با سایر رشته‌های علوم انسانی مانند فلسفه، تاریخ، ادیان، مذاهب، فرق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ... هستند. عده‌ای هم پا را فراتر گذاشته، بررسی رابطه ادبیات با عرصه‌های غیرانسانی مانند علوم پایه و علوم طبیعی را در حوزه ادبیات تطبیقی جای داده‌اند» (عبود و دیگران، ۲۰۰۱: ۸۹ / الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۰).

مؤلفه‌ی دیگری که در تعریف ادبیات تطبیقی بیش از همه خود را نشان داده است، مفهوم تأثیرگذاری و تأثیرپذیری است؛ این بدان جهت است که پژوهشگران این حوزه وقتی به روابط ادبیات با ملل مختلف جهان با ادبیات ملی می‌اندیشند، ناخودآگاه عنصر تأثیر و تأثر خود را نشان می‌دهد. مفهوم عمده در این تعریف، «بررسی روابط ادبی بین د و یا چند ادبیات ملی است» (ولک، ۱۳۷۳: ۱۴۲). ظاهراً نخستین کسی که این دیدگاه را در ادبیات تطبیقی مطرح کرده است، پژوهشگر فرانسوی، «بالدسنیرژه» بوده است. (الخطیب، ۱۹۹۹: ۲۸) که بعدها توسط کسانی چون «وان تیگم»، «ماری کاریه» و «فرانسوا گویارد» گسترش یافته است.

اوج غلبه مفهوم تأثیر و تأثر را می‌توان در تعریف «گویارد» در مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه یافت. او می‌گفت: «ادبیات تطبیقی، تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سر حد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام داد و ستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی نماید» (گویارد، ۱۹۵۶: ۵).

وجه غالب در نگاه پژوهشگران ادبیات تطبیقی در مکتب فرانسه، مسأله‌ی تأثیر

و تأثر است. چون اولاً از نظر اینها، ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است. ثانیاً به جنبه ارزش هنری آثار توجهی ندارد. به همین جهت «ژان ماری کاریه» - پژوهشگر برجسته‌ی ادبیات تطبیقی در فرانسه - در مقدمه‌ای که بر کتاب «گویارد» می‌نویسد، اظهار می‌دارد: «ادبیات تطبیقی، شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است که به مطالعه‌ی پیوندهای فکری بین‌المللی و روابط واقعی میان «بایرون»، «پوشکین»، «گوته» و «کارلایل» و ... می‌پردازد. به عبارت دیگر، ادبیات تطبیقی به بررسی پیوند آثار ادبی و نویسندگان ملل مختلف و کشف منابع الهام‌بخش آنها می‌پردازد. ادبیات تطبیقی به بررسی ارزش هنری آثار ادبی نمی‌پردازد، بلکه بیش‌تر به دگرگونی‌هایی توجه دارد که یک ملت یا یک نویسنده در آثار دیگر ملت‌ها ایجاد می‌کنند. در واقع، واژه تأثیرپذیری، غالباً به معنای؛ تفسیر و تأویل، واکنش، و پایداری یا ستیز است» (گویارد، ۱۹۵۶: ۵).

ادبیات تطبیقی هر چند که به روابط بین ادبیات ملی با زبان ویژه و ادبیات بیگانه با آن زبان و مقایسه‌ی روابط بین نویسندگان و شاعران که دستاوردهای ادبی مشابه با زبان و فرهنگ متفاوت و نژادهای مختلف و ملیت‌های متفاوت می‌پردازد، اما این نکته را باید در نظر داشت که ادبیات، صبغی نوآوری و آفرینندگی دارد و مقایسه بین آنها، خود به خود به دانش نقد مربوط می‌شود. به عبارت دیگر؛ «ادبیات تطبیقی گونه‌ای از پژوهش‌های جدید ادبی است که هم‌چون هر پژوهش ادبی، در پی تقویت روح نقد است. ادبیات تطبیقی در وضع قوانین نقد جدید، مشارکت می‌ورزد» (طحّان، ۱۹۷۲: ۱۲).

اما پرسش این است که اگر ادبیات با گونه‌های مختلف و متنوعی که دارد، حوزه‌ی پژوهش‌های تطبیقی باشد، آیا مؤلفه‌های هنری ادبیات ملی را می‌توان به زبان دیگر منتقل کرد؟ اگر پاسخ منفی باشد، خود به خود، بررسی تطبیق با ادبیات دیگر ممکن نیست، چون شباهت در دو اثر ادبی در دو زبان متفاوت «تنها از جنبه

اندیشه، موضوع، اثر و روش ممکن است» ... (خفاجی، بی تا: ۲۳). به همین روی، برخی برآنند که ادبیات نمی‌تواند در زمره پژوهش‌های تطبیقی قرار گیرد؛ چون قبل از این که تابع تأثیر و تأثرها و جریان‌ها باشد، تابع نبوغ ادیبان است. لذا؛ «باید به ژرفای اثر راه یافت و آن را فهمید؛ به جای این که به مسائل ملّی - آن گونه که در تاریخ ادبیات است - و نه به تأثیرپذیری از عوامل بیگانه - آن گونه که در ادبیات تطبیقی است، پردازیم ... (همان: ۲۴).

لذا ادبیات تطبیقی بسته به نوع رویکرد و مکاتب آن، امری است قابل اختلاف. پژوهشگران ادبیات تطبیقی در امور زیر اختلاف‌های اساسی دارند:

۱. محدود ساختن تطبیق فقط به دو ادبیات با زبانهای مختلف.
۲. گسترش دادن حوزه تطبیق به گونه‌ای که شامل ادبیات ملل مختلف گردد.
۳. تطبیق ادبیات به مثابه معرفتی بشری با دیگر معارف مثل هنر، موسیقی، فلسفه ...

این از حیث تعریف و حوزه ادبیات تطبیقی؛ اما پژوهشگران ادبیات تطبیقی در مسأله دیگری نیز اختلاف دارند؛ یعنی هدف و غایت این دانش، پرسش‌های قابل طرح در باب غایت ادبیات تطبیقی به قرار زیر است:

۱. چرا باید ادبیات یک ملّت را با ادبیات ملّت یا ملل دیگر تطبیق دارد؟
۲. چرا باید به بررسی تطبیقی ادبیات با موسیقی و نقاشی و فلسفه پرداخت؟
۳. هدف و غایت تطبیق چیست؟
۴. آیا تطبیق، خود هدف و غایت است یا ابزاری است برای رسیدن به اهداف معرفتی و علمی؟

لذا برخی در کارآمدی این دانش چنین تشکیک کرده‌اند: «ادبیات تطبیق، مثل هر دانش دیگری، دارای اهداف معرفت‌شناختی است. معرفت برای وجود یک دانش، مجوزی کافی است. ادبیات تطبیقی که دانش بررسی تطبیقی ادبیات است، انتظار

می‌رود که در معرفت خود مشارکت داشته باشد. حال اگر در این امر، مشارکت نوزد، فلسفه‌ی وجودی‌اش را از دست می‌دهد و سرنوشت آن به حاشیه رفتن و زوال است ... (عبود، ۱۹۹۹: ۲۵).

۲-۲. مؤلفه‌های ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی به مثابه یک معرفت از حیث مؤلفه‌های مفهومی بر مفاهیم زیر تکیه دارد: ۱- تأثیر و تأثر^۲ - روابط بینامتنی^۳ - مطالعات فرهنگی^۴ - نقد ادبی^۵ - تاریخ ادبی^۶ - نظریه دریافت.

مهم‌ترین مؤلفه‌ی ادبیات تطبیقی، مسأله تأثیر و تأثر است. این از مهم‌ترین ویژگی‌ها و حتی اصل بنیادین در مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه است. بنیانگذاران این شاخه از دانش بشری که فرانسویان بوده‌اند، آن را «تاریخ روابط بین‌المللی می‌دانند.» (گویارد) و تطبیق از نظر آنها یعنی نزدیک‌سازی حوادث و رخدادهای مختلف و گاه دور از هم برای استخراج قوانین کلی (تیگم). مسأله‌ی تأثیر و تأثر در این رویکرد، چنان جدی است که «تطبیق یعنی خارج نمودن هر گونه معنای زیبایی‌شناختی که فقط باید معنای تاریخی مدنظر باشد. بررسی وجوه تشابه و تفاوت در آثار مختلف و زبان‌های مختلف به قصد کشف روابط تأثیر و تأثر است» (تیگم، بی تا: ۱۹). لذا در این رویکرد، اختلاف زبان از شرایط اصلی آن است. لذا حوزه‌های تأثیر و تأثر ادبی به قرار زیر است:

- ۱- بررسی اسطوره‌های ادبی^۲ - موضوع‌های ادبی^۳ - بررسی اندیشه‌ها^۴ - احساسات و عواطف^۵ - الگوهای بشری^۶ - گونه‌های ادبی^۷ - مکاتب ادبی^۸ - تأثیرات سبک‌شناختی^۹ - تأثیرات نظمی (شعر و نظم).

۲-۲-۱. روابط بینامتنی

بینامتنیت^۱ یا بینامتنی^۲ مبتنی بر این ایده است که «آثار ادبی براساس نظام‌ها، رمزگان‌ها و سنت‌های ایجاد شده توسط آثار ادبی پیشین بنا می‌شوند. دیگر نظام‌ها، رمزگان‌ها و سنت‌های هنری و در کل فرهنگی نیز در شکل‌گیری معنای یک اثر ادبی، اهمیتی اساسی دارند. نظریه‌پردازان امروزی، متن‌ها - خواه ادبی و خواه غیرادبی - را فاقد هر گونه معنای مستقل می‌دانند. متون در واقع، متشکل از همان چیزی هستند که نظریه‌پردازان اکنون آن را امر بینامتنی می‌دانند» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۱).

در نظریه بینامتنیت، زبان، حالت انتزاعی ندارد، بلکه در واقعیت و در مقالات فرهنگی - اجتماعی میان افراد، معنا می‌یابد؛ یعنی در یک بافت و رابطه بین افراد است که واژگان معنا می‌یابند. واژه در فرهنگ لغت، پا به گفت‌وگو نمی‌گذارد، بلکه در گفتار میان مردم است که زنده و پویاست. به عبارت دیگر، آن را سه نسبت و رابطه فرا گرفته است؛ نسبتی با زمان حال، نسبتی با زمان گذشته و نسبتی با زمان آینده. به این معنا که واژه، توسط فردی در زمانی خاص اظهار می‌شود. این واژه، «ترکیبی» ویژه دارد؛ یعنی کاربران قبلی به آن معنایی مشخص نسبت داده‌اند و معنای ضمنی و پیچک‌های مفهومی خاصی دارد که در گذشته پیرامون آن معنای مشخص شکل گرفته‌اند ... واژه در گذشته ترکیبی را پیدا کرده و در آینده با انتظارات دیگر تعین می‌یابد (قائم‌نیا، ۱۳۸۹: ۴۳۹).

بینامتنیت، یعنی این که متن، جدای از گذشته خود نیست، بلکه با مناسبات فرهنگی و ادبی گذشته نیز درگیر است. به عبارت دیگر، متن در خلأ به وجود نمی‌آید، بلکه آن را در درون یک متن بزرگ‌تر مطالعه می‌کنیم.

1 . intertextuality

2 . intertextual

برخی از ناقدان معاصر عرب، اقتباس، تضمین و استشهاد را نمونه‌های از بینامتنیت می‌دانند. از نظر اینها: «بینامتنیت همان تضمین متن از متن دیگر است و یا تکامل خلاق متن حاضر و متن غایب است؛ متن هم همان زایش متون قبل از خود است» (مفتاح، ۱۹۹۰: ۶۰). با این توضیح، ادبیات تطبیقی آن هم در مکتب فرانسوی، باید مسأله بینامتنیت با مسأله‌ی تأثیر و تأثر را روشن نماید. مسأله‌ی بینامتنیت یکی از چالش‌های فراروی ادبیات تطبیقی است.

۲-۲-۲. ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی

در نسبت ادبیات تطبیقی با مطالعات فرهنگی، باید گفت که ادبیات بیش از هر چیز، دستاورد فرهنگی است. لذا با این نگاه در تعریف ادبیات تطبیقی گفته‌اند: «اساساً، منظور از آن اقدامی است عقلایی با هدف مطالعه و بررسی هر چیزی که گفته شود یا بتوان گفت؛ ادبی است و مرتبط نمودن آن با دیگر عناصر تشکیل دهنده‌ی یک فرهنگ». (شورل، ۱۳۸۶: ۲۳). به همین روی، برخی از پژوهشگران از وصف «همگانی» در حوزه ادبیات تطبیقی استفاده می‌کنند. در بحث مطالعات فرهنگی هم «مطالعات ادبی را مهم‌ترین رکن آن و رکنی بی‌همتای آن می‌دانند» (میلنر و براویت، ۱۳۸۵: ۱۴).

با توجه به نسبت و شباهت یا برابری یا نابرابری سه مفهوم ادبیات، زبان و فرهنگ، در تعریف ادبیات تطبیقی آورده‌اند که «ادبیات تطبیقی، هنر روشمندی است، به خاطر تحقیق در پیوندهای قیاسی، قرابت، تأثیر مقایسه‌ی ادبیات با قلمروهای دیگر بیان و معرفت؛ یا این که موضوعات و یا فنون ادبی ما بین آنها، با فاصله و یا بدون فاصله نسبت به زمان و مکان، آن هم به شرط این که متعلق به چندین زبان و یا به چندین فرهنگ باشند، و یا این که حتی جزء یک سنت باشند تا بهتر بتوان به وصف درک و ارزیابی آنها پرداخت» (شورل، ۱۳۸۰: ۲۵).

نسبت ادبیات با فرهنگ، نسبتی است که در تاریخ‌گرایی جدید نیز مطرح است.

«یعنی موضوع مورد بررسی تاریخ‌گرایی جدید، یا مطالعات پساساختارگرایی، به طور کلی هر نوع «متن» فرهنگی است» (کلیگنر، ۱۳۸۸: ۱۶۹).

خلاصه این که تعریف ادبیات تطبیقی با توجه به رابطه آن با مطالعات فرهنگی چنین است: «مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثاری که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی متفاوتند» (شورل، ۱۳۸۶: ۲۵). لذا ادبیات تطبیقی با توجه به نسبت آن با مطالعات فرهنگی باید به این پرسش پاسخ دهد که «چه پیش می‌آید، وقتی که یک وجدان بشری، جزء فرهنگی می‌شود [جزء فرهنگ خودی] و در مواجهه‌ی با یک اثر، تبدیل به جزئی از فرهنگ دیگری هم می‌شود؟» (همان: ۲۴).

۲-۲-۳. ادبیات تطبیقی و نقد ادبی

نسبت نقد ادبی و ادبیات تطبیقی، روشن است؛ چون ادبیات تطبیقی در تقسیم‌بندی ادبیات به ادبیات وصفی و انشایی، در حوزه ادبیات وصفی جای می‌گیرد و ناگزیر، بخشی از قواعد و قوانین نقد است. به همین روی، مقایسه‌ی میان دو بیت یا دو قطعه ادبی یا دو شاعر و حتی دو دوره صورت می‌گیرد، برای دستیابی به امور زیر می‌باشد:

۱. دستیابی به قوانین حاکم بر نوآوری در هر دوره ادبی.

۲. بیان ویژگی‌های هر دوره.

۳. درک تحوّل‌ی که گونه‌های ادبی دچار آن می‌شود.

۴. افول و ظهور گونه‌های ادبی جدید (مکی، ۱۹۸۷: ۱۲).

پس در هر مقایسه و تطبیقی برای رسیدن به اهداف ذکر شده، دانش نقد ضروری است. مقایسه و تطبیق، کارآمدترین ابزار ناقد است که هم خود و هم دیگران را قانع می‌نماید.

۲-۲-۴. ادبیات تطبیقی و تاریخ ادبیات

با توجه به ویژگی مهم مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه - یعنی تأثیر و تأثر و روابط تاریخی - ادبیات تطبیقی، رویکردی تاریخی می‌یابد و در حقیقت، معرفتی تاریخی است. ادبیات تطبیقی، آن بخش از تاریخ ادبیات را که مورخ ادبی از آن غفلت نموده است، تقویت می‌کند. چون مورخ ادبی تاریخ ادبیات خود را بدون توجه به ادبیات ملل دیگر می‌نویسد. ادبیات تطبیقی، نشان داد که تاریخ ادبیات هر ملتی صرفاً تاریخ تغییر و تحولات ادبیات یک ملت نیست، بلکه تاریخی است ناشی از روابط و تعامل بین ادبیات ملی و ادبیات ملل دیگر. لذا در تعریف ادبیات تطبیقی گفته‌اند: «دانشی است که تاریخ روابط بیرونی میان ادبیات ملل مختلف را می‌نگارد» (غنیمی هلال، ۱۹۸۷: ۱۸).

رویکرد تاریخی به پژوهش‌های ادبی با رواج رویکرد «پوزیتویستی» همزمان بوده است. مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی را می‌توان پسوند دو رویکرد تاریخی و پوزیتویستی به شمار آورد. چون پژوهشگران حوزه‌ی ادبیات کسانی چون «سانت بیف»^۱ و «تین»^۲ به سان فیلسوفان پوزیتویست به معرفت ادبی می‌نگریستند. از نظر برخی از پژوهشگران «پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، تاریخی است. یعنی رویکرد نقدی برای بنای تاریخ ادبیات متکامل که پدیده‌های ادبی در آن به طور دقیق بررسی می‌شوند» (محمد، ۱۹۸۲: ۱۵).

۲-۲-۵. ادبیات تطبیقی و نظریه دریافت

نظریه «دریافت»^۳ تازه‌ترین رویکرد در نقد ادبی است که در اواخر دهه شصت قرن بیستم مطرح شد. این نظریه در بحث تفسیرشناسی که حوزه‌ی مباحث

1 Saint-Beuve

2. H.Tain

3. Reception Theory

پدیدارشناسی و علم تفسیر به ویژه در تفسیرشناسی آلمانی به «زیبایی‌شناسی تفسیر»^۱ معروف است. مدّعی این نظریه آن است که به بررسی نقش خواننده تأکید می‌نماید. «در حقیقت تاریخ نظریه‌ی ادبی جدید را می‌توان به طور تقریبی به سه مرحله تقسیم کرد:

۱- پرداختن به مؤلف (رمانتیسیم و قرن نوزدهم).

۲- توجه انحصاری به متن (نقد جدید).

۳- چرخش بارز کانون توجه به سوی خواننده (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۱۰۳).

نظریه‌ی دریافت از ژرفای نظر به نقد نو پدید آمد و توسط یکی از بنیانگذاران این مکتب به نام ریچاردز (منتقد ادبی انگلیسی) شکل گرفت. «او صراحتاً به اهمیت زمینه در قرائت نقادانه‌ی اشعار اذعان می‌کرد؛ به این معنا که خواننده، مجموعه‌ی وسیعی از نظرات و افکاری را که از طریق تجربیات و زندگی - از جمله تجارب ادبی پیشین خود - گرد آورده است، به متن فرا می‌خواند و آنها را در متن به کار می‌بندد. بدین ترتیب خواننده دیگر دریافت‌کننده منفعل دانش نیست، بلکه فعالانه در آفریدن معنای متن شرکت دارد» (برسler، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

در نظریه‌ی دریافت، مرکز شکل شکل‌گیری معنا و تفسیر آن از آفریننده‌ی اثر به خواننده منتقل می‌شود. این نظریه تحت تأثیر اندیشه‌ی هرمنوتیست‌های بزرگی چون «گادامر» و «شلایر ماخر» شکل گرفت. در میان اختلاف نظر بین فرمالیست‌ها و هرمنوتیست‌هایی چون گادامر و دیگران است که نظریه‌ی دریافت مطرح می‌شود. «نظریه‌ای که به بررسی و تحلیل پیامدهای دیدگاهی می‌پردازد که بر طبق آن معنای ادبی نه تابعی از منشأ یا اصل خلاق آن در روان مؤلف است و نه نتیجه‌ی روابط صرفاً درونی و ذاتی میان علائم چاپ شده بر یک صفحه، بلکه معنای ادبی در واقع، تابعی است از دریافت آن توسط خوانندگان که به صورت مجموعه‌ای از قرائت‌ها (و

سوء قرائت‌ها) رخ می‌دهد» (کوزنزهوی، ۱۳۷۱: ۶۹ - ۷۰).

اما نسبت نظریه‌ی دریافت با ادبیات تطبیقی چیست؟ مهم‌ترین مسأله ادبیات تطبیقی به ویژه در مکتب فرانسوی و ارتباط آن با نظریه‌ی دریافت، مسأله تأثیر و تأثر است. چون در تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، باید دریافت‌کننده‌ای وجود داشته باشد و گرنه فرآیند تأثیر بی‌معنا خواهد بود. دریافت، روندی ایجابی است و دو سویه دارد. تأثیرگذار و تأثیرپذیر. آن که القاء می‌کند و آن که دریافت. اما در رویکرد مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه، برخلاف نظریه‌ی دریافت، آن که تأثیر می‌پذیرد، حالت انفعالی دارد و آن که نقش ایجابی را ایفا می‌کند، طرف تأثیرگذار است. به عبارت دیگر در نظریه‌ی دریافت، خواننده، نقش اساسی را ایفا می‌نماید.

۲-۳. مکتب‌های ادبیات تطبیقی

۲-۳-۱. مکتب فرانسه

اولین مکتب در ادبیات، تطبیقی، مکتب فرانسه است. برخی فرانسه را زادگاه ادبیات تطبیقی می‌دانند. مهم‌ترین ویژگی مکتب فرانسه، تاریخ‌گرایی است. یعنی رابطه تاریخی و یا رابطه‌ی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری از اصول این مکتب است. وقتی دو واژه‌ی تأثیر و تأثر را به کار می‌بریم، ناخودآگاه دو وجه سلبی و ایجابی به ذهن خطور می‌کند. گویی یک طرف، نقش فاعلی دارد و طرف دیگر نقش انفعالی. «به عبارت دیگر آن که تأثیر می‌گذارد، اصالت دارد و آن که تأثیر می‌پذیرد، مقلد است.» (مندور، بی تا: ۱۶۵).

از طرفی، رویکرد تاریخی در ادبیات تطبیقی، خالی از بار ایدئولوژیک نیست. یعنی به نوعی، تلاشی است برای نشان دادن برتری و اصالت یک فرهنگ که ادبیات مهم‌ترین تجلی‌گاه آن است. ایدئولوژی استعماری که در پی نشان دادن برتری و اصالت فرهنگ غربی به ویژه انگلستان است، از دل همین مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه بیرون می‌آید. در واکنش به چنین دیدگاه ایدئولوژیک است که نظریه‌ی ادبی

«پسا استعماری» مطرح می‌شود. «حوزه‌ی نظریه‌ی پسااستعماری، تأثیری را که استعمار بر گسترش ادبیات و مطالعات ادبی - رمان، شعر و دیپارتمان‌های انگلیسی - داشته است، در درون شرایط تاریخی و سیاسی مناطق تحت نفوذ بررسی می‌کند که خارج از مرزهای جغرافیایی انگلستان و بریتانیا قرار داشته‌اند» (کلیگز، ۱۳۸۸: ۲۰۴).

مهم‌ترین مبانی ادبیات تطبیقی مکتب فرانسه دو اصل زیر است:

۱- زبان دو ادبیات باید متفاوت باشد.

۲- بین دو ادبیات روابط تاریخی وجود داشته باشد (کفافی، ۱۳۸۹: ۱۷-۲۰).

لذا، همین دو اصل از نظر برخی پژوهشگران حوزه‌ی ادبیات تطبیقی می‌تواند مشکل‌ساز باشد. به این معنا که «اختلاف زبان در بین آثار ادبی در پژوهش‌های تطبیقی می‌تواند عاملی در وابسته کردن ملل ضعیف به دولت‌های قدرتمند غربی باشد» (المناصرة، ۱۹۸۴: ۱۱۸).

مشکل دیگر در مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه آن است که در این مکتب «به نقد و اثر ادبی پرداخته نمی‌شود، بلکه تنها خود را در مسایل بیرونی اثر که به تأثیرپذیری و تأثیرگذاری و بررسی منابع و شهرت و انتشار مربوط است، محصور و محدود شده‌اند» (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۴۳).

در مجموع، مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه را می‌توان در سه حوزه‌ی زیر مورد نقد و بررسی قرار داد:

۱- فقدان تعریفی روشن از دو مسأله مهم موضوع و روش این دانش.

۲- بی‌توجهی به اثر ادبی یافتن.

۳- محوریت یافتن ملیت در پژوهش‌های تطبیقی. (حسان، ۱۹۸۳: ۱۵).

۲-۳-۲. مکتب ادبیات تطبیقی امریکایی

مکتب امریکایی در ادبیات تطبیقی به دنبال انتقادهای شدیدی که به ویژه توسط منتقد و نظریه‌پرداز امریکایی «رنه ولک» در ۱۹۵۸ به مکتب فرانسوی صورت گرفت، به ظهور رسید. عمده‌ی انتقادات «ولک» بر رویکرد تاریخی مکتب فرانسه بوده است. در این مکتب، برخلاف مکتب فرانسه، به روابط میان ادبیات مختلف بر مبنای اصل تأثیر و تأثر توجهی نمی‌شود. آن چه در این مکتب، اصالت دارد، اصل تشابه و همانندی است. «همین اصل تشابه و همانندی موجب شد که در این مکتب، ادبیات با دیگر معارف بشری از جمله هنرهای زیبا مثل نگارگری، معماری، رقص، موسیقی و حتی بررسی رابطه ادبیات با علوم تجربی نیز در حوزه پژوهش‌های ادبی و نقدی قرار گرفت. ادبیات تطبیقی در این مکتب با نقد مدرن گره خورده است.» (رک: عبود، ۱۹۹۹: ۱۱۷ / الخطیب، ۱۹۹۹: ۴۶ / علوش، ۱۹۸۷: ۹۳).

در این مکتب، ادبیّت یک اثر ادبی، مرکز توجه می‌باشد. منظور از ادبیّت؛ یعنی تمام آن ویژگی‌هایی که یک اثر را به اثر ادبی تبدیل می‌سازد. لذا در بررسی و تطبیق آثار ادبی باید به میزان ادبیّت آن توجه داشت نه روابط تاریخی و رابطه تأثیر و تأثر. از نظر پژوهشگران این مکتب، پدیده‌های ادبی، جریان‌های ادبی و مکاتب و گونه‌های ادبی، محدود به زبان و مکان نیستند. «ادبیات تطبیقی، بدون توجه به موانع سیاسی، نژادی و زبانی به بررسی ادبیات می‌پردازد. بررسی تطبیقی نباید در روابط تاریخی محصور بماند، چون، پدیده‌های بسیار ارزشمند مشابهی در زبان‌ها یا انواع ادبی رایج (در جهان) وجود دارد که با یکدیگر پیوند تاریخی ندارند. علاوه بر این ادبیات را نمی‌توان در تاریخ ادبیات محدود کرد و نقد ادبی و ادبیات معاصر را از آن دور نمود.» (مکی، ۱۹۸۷: ۱۹۶).

«هنری مارک» به عنوان یکی از پژوهشگران برجسته‌ی ادبیات تطبیقی امریکایی در تعریف آن می‌گوید: «ادبیات تطبیقی؛ یعنی مطالعه‌ی ادبیات در فراسوی مرزهای

یک کشور و بررسی رابطه‌ی ادبیات با دیگر حوزه‌های معرفت بشری مثل هنرها (نقاشی، پیکرتراش، معماری، موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی، سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و ... و علوم و ادیان. خلاصه این که ادبیات تطبیقی، یعنی مقایسه‌ی ادبیات یک کشور با ادبیات یک یا چند کشور دیگر و هم چنین مقایسه‌ی ادبیات با دیگر حوزه‌های معرفت بشری (الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۰).

با توجه به تعاریف ارائه شده توسط پژوهشگران ادبیات تطبیقی امریکایی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که ادبیات تطبیقی از مرزهای محدود تاریخ‌گرایی و تأثیر و تأثر در ادبیات ملل مختلف به عرصه‌ی وسیع‌تری پای نهاد که مهم‌ترین ویژگی این مکتب را می‌توان چنین بیان کرد: ادبیات تطبیقی امریکایی نوعی مطالعات فرهنگی است و علاوه بر آن بیش‌تر به نقد ادبی نزدیک‌تر است تا بررسی تاریخی پدیده‌های ادبی.

۲-۳-۳. مکتب مارکسیستی

رویکرد سوم را نمی‌توان از حیث معرفتی یک مکتب مستقل به حساب آورد، چون تنها به خاطر شباهت‌های ظاهری با نظریه‌ی ادبیات مارکسیستی به مکتب ادبیات اسلاوی یا کشورهای اروپای شرقی معروف است. ظاهراً شباهت‌های صوری بین نظریه ادبیات مارکسیستی یا ادبیات تطبیقی (آن هم در مکتب فرانسه) موجب راهزنی برخی از پژوهشگران ادبیات تطبیقی از جمله «علوش» و «عبود» شده است. در این مکتب سوم «بررسی روابط ادبیات مختلف براساس نقاط مشترک و مشابهت میان آنهاست که این نقاط مشترک و مشابه بر اثر بسترهای اقتصادی و اجتماعی مشترک و تأثیر آنها بر ادبیات و هنرشان بوده است» (علوش، ۱۹۸۷: ۱۲۷ / عبود، ۱۹۹۹: ۱۰۸).

قائلان به این مکتب، متوجه تناقض آشکار میان مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه و نظریه‌ی ادبیات مارکسیستی نشده‌اند و تنها به شباهت ظاهری این دو مکتب توجه

داشته‌اند. شباهت ظاهری این دو مکتب آن است که هر دو نگرش تاریخی به ادبیات دارند. در ماتریالیسم فرهنگی «استقلال و همچنین نبوغ فردی و مؤلف و استقلال اثر ادبی را رد می‌کنند و متون ادبی را از بافت‌های تاریخی‌شان جدایی‌ناپذیر می‌دانند. نقش مؤلف کاملاً نادیده گرفته نمی‌شود، بلکه این شرایط تاریخی است که نقش مؤلف را تعیین می‌کند» (ویلیم برتنز، ۱۳۸۲ : ۲۲۸). به عبارت دیگر، متن ادبی، همیشه بخشی از یک نظام بسیار گسترده فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است.

وجه مشترک ادبیات تطبیقی در مکتب فرانسه با نظریه‌ی ادبی مارکسیستی آن است که هر دو نبوغ و فردیت را در ادبیات به گونه‌ای زیر سوال می‌برند. در مکتب فرانسه، ادبیات تطبیقی، همیشه نوعی رابطه‌ی آن هم از نوع تأثیرگذاری و تأثیرپذیری وجود دارد و در نظریه‌ی ادبی مارکسیسم نیز ادبیات، اساساً ناشی از زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی است.

نتیجه

۱. ادبیات تطبیقی با توجه به این که نظریه‌ی جدیدی در حوزه‌ی ادبیات است، هنوز برای یافتن منطق و منطقه‌ی خود نیاز به بررسی‌های دقیق‌تری دارد. چنان که گفته شد، پریشانی و عدم انسجام در تدوین مبانی آن به مثابه‌ی یک رشته‌ی دانشگاهی و نظریه‌ای در پژوهش‌های ادبی حاکم است؛ لذا هم چنان باید در چیستی و مفهوم‌شناسی آن تلاش جدی صورت گیرد.

۲. خاستگاه، هریک از مکتب‌های سه گانه و مشهور ادبیات تطبیقی (فرانسه، امریکا، روسی) فرهنگ و ایدئولوژیک آن سرزمین‌هاست. این موضوع با جریان‌های فرهنگی و دینی حاکم بر کشورهای مشرق زمین، بویژه کشورهای اسلامی، در تضاد است.

۳. ماهیت اساسی ادبیات تطبیقی، آشنایی با فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون

بشری است، در حالی که این موضوع، چندان مورد تأکید و توجّه مکتب‌های غربی، قرار نمی‌گیرد و نظریه‌پردازان این مکتب‌ها در پی ایجاد وابستگی فرهنگی در میان کشورهای دیگر به فرهنگ و تمدن غربی هستند.

کتاب نامه

الف. کتاب ها

۱. ایگلتون، تری (۱۳۶۸ه.ش)؛ پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه؛ عباس مخبر، چاپ اول، تهران، مرکز.
۲. برسلا، چارلز (۱۳۸۶ه.ش)؛ درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی، ترجمه؛ مصطفی عابدینی فر، چاپ اول، نیلوفر.
۳. تیگم، ب وان (بی تا)؛ الأدب المقارن، ترجمه؛ سامی مصباح الحسامی، بیروت، المكتبة العصرية.
۴. الخطیب، حسام (۱۹۹۹م)؛ آفاق الأدب المقارن، عربیاً و عالمیاً، دمشق، دارالفکر.
۵. خفاجی، محمد عبدالمنعم (بی تا)؛ دراسات فی الأدب المقارن، قاهره، دارالطبعة المحمدیه.
۶. شورل، ایو (۱۳۸۶ه.ش)، ادبیات تطبیقی، ترجمه؛ طهورت ساجدی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
۷. طحان، رعینون (۱۹۷۲م)؛ الأدب المقارن و الأدب العالم، بیروت، دارالكتاب اللبنانی.
۸. عبدالرحمن محمد، ابراهیم (۱۹۸۲)؛ النظرية و التطبيق فی الأدب المقارن، بیروت، دارالعودة.
۹. عبود، عبده (۱۹۹۹)؛ الأدب المقارن (مشکلات و آفاق)، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.
۱۰. عبود، عبده، و ماجد حمود و غسان السید (۲۰۰۱م)؛ الأدب المقارن، دمشق.
۱۱. علوش، سعید (۱۹۸۷)؛ مدارس الأدب المقارن، دراسة منهجية، الطبعة الأولى، المركز الثقافي العربی.
۱۲. غنیمی، هلال محمد (۱۹۸۷)؛ الأدب المقارن، الطبعة الثالثة عشرة، بیروت، دارالعودة.
۱۳. قائمی نیا، علیرضا (۱۳۸۹)؛ بیولوژیک نص، چاپ اول، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۴. کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۹)؛ ادبیات تطبیقی، ترجمه؛ سید حسین سیدی، مشهد، چاپ دوم، به نشر.
۱۵. کلیگز، مری (۱۳۸۸)؛ درسنامه نظریه ادبی، ترجمه؛ جلال سخنور و دیگران، اختران.
۱۶. کوزنز هوی، دیوید (۱۳۷۱)؛ حلقه انتقادی، ادبیات، تاریخ و هرمنوتیک فلسفی، ترجمه؛ مراد فرهادپور، چاپ اول، گیل.
۱۷. گویارد، فرانسوا (۱۹۵۶)؛ الأدب المقارن، ترجمه؛ محمد غلاب، قاهره، لجنة البیان العربی.
۱۸. مکی، طاهر احمد (۱۹۸۷)؛ الأدب المقارن، اصوله و تطوره و مناهجه، القاهره، دارالمعارف.
۱۹. مندور، محمد (بی تا)؛ فی المیزان الجدید، مصر، دارالنهضة.

۲۰. میلنر، آندرو و براویت، جف (۱۳۸۵)؛ درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، ترجمه؛ جمال محمدی، ققنوس.
۲۱. ولک، رنه و وارن، آستین (۱۳۷۳)؛ نظریه ادبیات، ترجمه؛ ضیاء موحد و پرویز مهاجر، علمی و فرهنگی.
۲۲. ویلم برتنز، یوهانس (۱۳۸۲)؛ نظریه ادبی، ترجمه؛ فروزان سجودی، چاپ اول، آهنگ دیگر.
- ب. مجله ها
۲۳. حسّان، عبدالحکیم (۱۹۸۳)؛ الأدب المقارن بین المفهومین الفرنسی و الأمريكي، مجله «فصول»، قاهره، ج ۳، صص ۱۱-۱۷.
۲۴. المناصره، عزالدین (۱۹۸۴)؛ بیان الأدب المقارن، اشکالیات الحدود، در نخستین نشست پژوهشگران ادبیات تطبیقی عرب، الجزائر، دیوان المطبوعات الجامعیة، صص ۱۱۵-۱۳۶.
۲۵. نظری منظم، هادی (۱۳۸۹)؛ ادبیات تطبیقی؛ تعریف و زمینه های پژوهش، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه کرمان، شماره ۲، صص ۲۲۱-۲۳۷.

فصلية التّقد و الأدب المقارن (دراسات في اللّغة العربيّة و آدابها)
كلية الآداب و العلوم الإنسانيّة، جامعة رازي - كرمانشاه
السّنة الأولى، العدد ۳، خريف ۱۳۹۰هـ.ش / ۱۴۳۲ هـ.ق / ۲۰۱۱ م

دراسة وصفية - نقدية في ماهية الأدب المقارن*

الدكتور سيد حسين سيدي

أستاذ في قسم اللّغة و العربية و آدابها، جامعة فردوسي - مشهد

الملخص

لم يتفق الباحثون في مجال الأدب المقارن على تعريفه و تحديد ماهيته و اصوله و مبادئه و مهامه (وظائفه) و مجالاته الدراسية و مناهجه. و جود ثلاثة مذاهب في الأدب المقارن (المذهب الفرنسي، المذهب الأمريكي، المذهب الروسي) تدل دلالة واضحة على عدم وضوح معالم هذا الفرع و تعريفه و ماهيته. نظراً لطبيعة معرفة كل علم سنطرق إلى ثلاثة قضايا؛ هي الموضوع و الغاية و المنهج لتعريف بهذا النوع من الأدب. و نطرق علاوة على ذلك إلى علاقة الأدب المقارنة بالنقد الجديد، و التناصية و النظرية الأدبية حتّى نعرف على مكانة هذا العلم بين سائر العلوم.

الكلمات الدلّيلية: الأدب المقارن، المذهب الفرنسي، المذهب الأمريكي، النقد الأدبي، الماهية.

تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۶/۲۰

* تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۳/۷

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: Seyedi@um.ac.ir

